

دکتر مایکل هارین، عدالت اجتماعی برای افراد منزوی در اسرائیل باستان، بخش ۳، عدالت اجتماعی چیست؟

مایکل هارین و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر مایکل هارین هستم در تدریسش در مورد عدالت اجتماعی برای افراد منزوی در اسرائیل باستان. این بخش ۳ است: عدالت اجتماعی چیست؟

شالوم، من مایکل هارین از دانشگاه تیلور هستم و ما در حال مطالعه عدالت اجتماعی برای افراد منزوی در اسرائیل باستان هستیم.

این جلسه بخش سوم است و به این سوال می‌پردازد: عدالت اجتماعی چیست؟ ما این مطالعه را با بررسی فرهنگ اسرائیل در دوره‌ای آغاز کردیم که خداوند تورات، اسفار پنجگانه و سرزمین را به ملت اسرائیل در آنچه که ما آن را عصر برنز متأخر می‌نامیم، عطا کرد. در تفسیر آینده‌ام از سفر لاویان، نتیجه می‌گیرم که خداوند مطالب موجود در کتاب را به موسی داد تا به ملت تازه تأسیس، ملت اسرائیل، دستورالعمل‌هایی در مورد چگونگی متحد شدن این ملت به عنوان پادشاهی کاهنان ارائه دهد. به این ترتیب، کتاب به دو بخش اصلی تقسیم شده است.

ده فصل اول، دستورالعمل‌هایی برای جایگزینی پرستش جمعی به جای پرستش فردی و خانوادگی که نوادگان ابراهیم تا زمان خروج از مصر رعایت می‌کردند، ارائه می‌دهد. بخش آخر کتاب، دستورالعمل‌هایی در مورد چگونگی زندگی مشترک قوم خدا ارائه می‌دهد که من آن را بافت اجتماعی ملت می‌نامم. در انتظار سرزمینی که خدا در سینا به ملت وعده داد، خدا احکامی داد که اگر رعایت شوند، یک بافت اجتماعی قوی ایجاد می‌کنند که آن ساختار ملی و اجتماعی را در دوران سخت حفظ خواهد کرد.

امروزه، ما اغلب این موارد را به صورت جمعی به عنوان عدالت اجتماعی در نظر می‌گیریم. اگرچه این اصطلاح در عهد عتیق استفاده نشده است، اما مفاهیم آن در تورات یا آموزه‌هایی که خداوند به ما داده است، گنجانده شده است. همانطور که به عهد عتیق نگاه می‌کنیم، پس از شکست ملی در قادش باریع و سال سرگردانی در بیابان، ملت در سرزمینی که خداوند وعده داده بود، مستقر شد، دقیقاً مانند این ۴۰ نقشه.

طبق گفته یوشع، ما متوجه می‌شویم که آنها در چند صد مکان، معمولاً چندین مایل دورتر، در فرهنگی که وسیله اصلی حمل و نقل پیاده بود، ساکن شدند. ارتباط رو در رو بود. به این ترتیب، ملت اسرائیل، در زمان داوران و حتی در اوایل پادشاهی، در واقع مجموعه‌ای از چند صد جامعه کوچک و نسبتاً منزوی از نظر اجتماعی بود که تا حدودی به دلیل یک اصل و نسب مشترک، اما مهمتر از آن به دلیل تجربه مشترک رویداد خروج، به هم پیوسته بودند و در نتیجه یک سیستم پرستش مشترک از خدای واحد حقیقی و یک آموزه مشترک در مورد نحوه عملکرد جامعه ایجاد شد.

در بخش اول، به چگونگی ساختار یک جامعه واحد پرداختیم و برخی از هنجارهای اجتماعی که ساختار درون جامعه ایجاد می‌کند را بررسی کردیم. هدف ما در این مجموعه سخنرانی‌ها استخراج اصولی از آن ساختار اجتماعی است که بتوانیم از طریق آنها فرهنگ امروز را به عنوان دستورالعمل‌هایی برای عدالت اجتماعی به کار ببریم. اما تقریباً ۱۵ سال پیش که شروع به مطالعه ایده عدالت اجتماعی در عهد عتیق کردم، متوجه شدم که برداشت‌های متفاوتی از چیستی عدالت اجتماعی وجود دارد.

در نتیجه، ابتدا باید منظور خود را از عدالت اجتماعی بر اساس این اصطلاح روشن کنیم. به گفته فریدریش هایک، اصطلاح عدالت اجتماعی یک اصطلاح نسبتاً مدرن است که ظاهراً از یک عبارت ایتالیایی که توسط یک کشیش ایتالیایی به نام لوئیجی تاپارلی ابداع شده، ترجمه شده است. دازگیو، در سال ۱۸۴۰. مایکل نواک با این ارزیابی موافق است و هر دو موافقند که این اصطلاح تعریف آزادانه‌ای داشته است.

در سخنرانی‌ای که نواک در سال ۲۰۰۹ ارائه داد، پنج روش مختلف استفاده رایج از این عبارت را بیان کرد. ایده اصلی این بود که مفهوم کلی عدالت در ارسطو به شکلی معاصر بازایی شود. با نگاه به این موارد خاص. که نواک برمی‌گزیند، او آنها را به شرح زیر تعریف می‌کند.

یکی توزیع است. این یک دیدگاه نسبتاً کلی است که در فرهنگ لغت آمده است، جایی که عدالت اجتماعی به عنوان توزیع مزایا و معایب در جامعه تعریف می‌شود. نواک به اضافه شدن این اصطلاح به اصطلاح توزیع اعتراض دارد زیرا به نظر می‌رسد نوعی نیروی فرا انسانی، به اصطلاح دست مرئی، که توزیع را انجام می‌دهد، اضافه می‌کند. از نظر برقراری عدالت اجتماعی، این معمولاً به عنوان یک نهاد قدرتمند انسانی، عموماً دولت، در نظر گرفته می‌شود.

برابری. این به ایده مزایا و معایب می‌پردازد. این دیدگاه با این فرض آغاز می‌شود که برابری خوب است و باید اجرا شود. نواک در ادامه خاطرنشان می‌کند که این دیدگاه در واقع ایده برابری را تحریف می‌کند و آن را از انصاف، برابری یا انصاف به بخش‌های مساوی جدا می‌کند. این اساساً تصویری است که ما داریم وقتی بچه‌ها بر سر اینکه چه کسی بزرگترین تکه کیک را دارد بحث می‌کنند، وقتی یک کودک پنج ساله با اشتهای کم است در حالی که برادرش یک بازیکن نوجوان فوتبال است.

نواک معتقد است که آنچه منصفانه است، نه دادن چیزی متناسب با تلاش‌های دیگران - سه، خیر عمومی ایده خیر عمومی اصطلاحی است که به ارسطو برمی‌گردد و ارزشمند به نظر می‌رسد، اما نواک معتقد است که مشکل اصلی کسی است که تصمیم می‌گیرد خیر عمومی چیست.

در جوامع کوچک، معمولاً در دنیای باستان، این کار توسط خردمندترین و قوی‌ترین فرد انجام می‌شد. نواک معتقد است که در حکومت مدرن، با ظهور دولت مدرن، این اقتدار توسط دولت بوروکراتیک از بین رفته است. و به جای یک فرد واحد که پاسخگو باشد، سازمان‌هایی با کاغذبازی‌های اداری و بدون پاسخگویی وجود دارند. او ادعا می‌کند که خیر عمومی در واقع بهانه‌ای برای کنترل کامل دولت و تمامیت‌خواهی است.

چهارم، دستور کار مترقی. نواک استدلال می‌کند که دستور کار مترقی با شروع تغییر اروپا از یک جامعه کشاورزی به شهرهای تجاری شلوغ در آغاز عصر صنعتی، توسعه یافت.

اگرچه اینها اولین کارخانه‌ها نبودند، اما آغاز مهاجرت گسترده به شهرها و انقلاب صنعتی در مراکز صنعتی بودند. در اصل، دستور کار مترقی واکنشی به آنچه در گذار فرهنگی اتفاق افتاده بود، بود، زیرا ارتباط کارگران را با مزارعشان قطع کرده بود. آنها دیگر غذای خود را پرورش نمی‌دادند.

آنها در کارخانه برای پول خرید غذا کار می‌کردند. هم کشاورزان و هم کارگران کارخانه از سپیده دم تا غروب آفتاب کار می‌کردند و تفاوت‌هایی در ماهیت شرایط کاری و شرایط زندگی خود مشاهده می‌کردند. در جامعه کشاورزی، کشاورز معمولی خانه و غذایی برای خوردن داشت.

اگرچه آنها ثروتمند نبودند، اما فقیر هم نبودند. به دلیل ماهیت جامعه اروپایی، آنها در زمینی که به آن تعلق داشتند یا در نزدیکی آن زندگی می‌کردند. در شهر، شرایط متفاوت بود.

آنها کاملاً به دستمزد وابسته بودند. اگرچه آنها در نزدیکی محل کار خود نیز زندگی می‌کردند، اما شرایط زندگی بسیار شلوغ‌تر و غیربهداشتی‌تر بود. ایده دستور کار مترقی، اصلاح یا تصحیح برخی از اشتباهاتی بود که در اثر تلاش انسان‌های سقوط کرده برای سازگاری با شرایط جدید رخ داده بود.

پنجم، شفقت. به نظر می‌رسد شفقت به تکیه کلام هر کاری که ظاهراً برای کمک به فقرا انجام می‌شود تبدیل شده است. این شامل تقریباً تمام انقلاب‌های مدرن می‌شود.

نواک می‌گوید، نقل قول، در ۱۵۰ سال گذشته، نازی‌ها، کمونیست‌ها و مستبدان آفریقایی و آسیایی که رژیم‌های خود را به عنوان سوسیالیست توجیه می‌کنند، گناهان بیشتری نسبت به هر نیروی دیگری در تاریخ، به نام شفقت مرتکب شده‌اند. پایان نقل قول. به نظر می‌رسد رایج‌ترین مفهوم این گناهان، مفهوم توزیع باشد.

نواک از تعریف فرهنگ لغت برای توزیع مزایا و معایب در جامعه استفاده می‌کند. این، در اصل، همان معنایی است که در منابع وب محبوب، از جمله منبع وب ویکی‌پدیا، یافت می‌شود. او مقاله خود در مورد عدالت اجتماعی را با این تعریف آغاز می‌کند.

عدالت اجتماعی، عدالت از نظر توزیع ثروت، فرصت‌ها و امتیازات در یک جامعه است. من این را مشابه تعاریف جاهای دیگر یافته‌ام. از طریق جستجوهای مختلف اینترنتی در سازمان‌هایی که از عدالت اجتماعی حمایت می‌کنند، تعریفی مانند این پیدا کردم.

انجمن ملی مددکاران اجتماعی در سال ۲۰۱۵ می‌گوید این دیدگاهی است که همه سزاوار حقوق و فرصت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابر هستند. دفتر عدالت اجتماعی و حقوق بشر، به ریاست متیو رابینسون در دانشگاه ایالتی آپالاچی، چیزی مشابه را بیان می‌کند. او می‌گوید حق برخورداری از رفتار عادلانه و حمایت از حقوق بشر و تخصیص عادلانه منابع جامعه.

این بحث مفصل‌تری است که قبل از این تعریف مختصر مطرح شده است. مانند بسیاری از تعاریف دیگری که شنیده‌ام یا دیده‌ام، معمولاً فرض می‌کنم که هر سه این تعاریف بر چیزی تمرکز دارند که می‌توان آن را حقوق و فرصت‌ها نامید. واکنش فوری من به این ایده، تأیید آن است.

گذشته از همه اینها، یکی از اصول اساسی ایالات متحده، همانطور که در اعلامیه استقلال بیان شده است، این است که هر فرد، به نقل از، حقوق سلب‌ناپذیر خاصی دارد که شامل زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی می‌شود، پایان نقل قول. با این حال، بررسی عمیق‌تر، چندین سوال را مطرح کرده است. اول از همه، چه چیزی یک حق را تشکیل می‌دهد؟ به طور اساسی‌تر، ممکن است پرسیم، چه کسی یا چه مرجعی این حقوق را تعریف می‌کند؟ توماس جفرسون اظهار می‌دارد که این حقوق توسط خالق ما به ما اعطا شده است.

جفرسون، مانند اکثر پدران بنیانگذار، دیدگاهی یهودی-مسیحی را ابراز کرد که در واقع مستقیماً از همان متن عهد عتیق که در این مطالعه به آن خواهیم پرداخت، مشتق شده است. به این ترتیب، مسیحیان معاصر نباید با این موضوع مشکلی داشته باشند، زیرا ما موافقیم که حقوق ما ذاتی جهانی است که خدا آفریده است. با این حال، برای یک غیر مسیحی، به ویژه کسی که ادعا می‌کند آگنوستیک یا ملحد است، این موضوع مشکلی ایجاد می‌کند.

اگر زندگی صرفاً محصول زمان و شانس باشد و اساس زندگی بقای اصلح باشد، پس این ایده که همه از حقوق برابر برخوردارند، با فرض اساسی آنها مبنی بر اینکه همه برای بقا با دیگران رقابت می‌کنند، در تضاد

است. در یک چارچوب تکاملی، هیچ حقی وجود ندارد. سوم، وقتی حقوق ما در تضاد باشد چه؟ اگر فرض کنیم که ما حقوقی داریم، چه منبع آن را بپذیریم چه نه، سوال دیگر این است که وقتی حقوق من با حقوق شخص دیگری در تضاد باشد چه اتفاقی می‌افتد؟ به عنوان مثال، جان لاک مفهوم تخصیص عادلانه رابینسون را توسعه داد که ما به طور خلاصه در ایالت آپالاجی به آن نگاه کردیم، و لاک حقوق فرد را به آنچه که او سهم عادلانه می‌نامد محدود می‌کند.

او این مفهوم را با تشبیهی از جمع‌آوری بلوط توضیح می‌دهد و استدلال می‌کند که سهم منصفانه‌ی هر کس فقط آن چیزی است که او می‌تواند به طور معقول از آن استفاده کند، نقل قول، قبل از اینکه خراب شود هر چه فراتر از این باشد، بیشتر از سهم اوست، پایان نقل قول. همانطور که من لاک را درک می‌کنم، اگر ما آنقدر دارایی داشته باشیم که به دلیل عدم توانایی در استفاده از آن، خراب شود، پس واقعاً حقی نسبت به آن نداریم.

اما بر اساس این توصیف، گزاره لاک در مورد سهم منصفانه بلوطها فقط در مورد کالاهایی که فاسد می‌شوند صدق می‌کند. او می‌گوید، یا به این موضوع نمی‌پردازد که چگونه این گزاره سهم منصفانه اقلام فاسدشدنی را تعیین می‌کند. علاوه بر این، حتی برای کالاهای فاسدشدنی مانند بلوط، این گزاره فقط در صورتی کار می‌کند که درخت در جنگل باشد، که همه به آن دسترسی دارند.

یعنی، آنها منابع اجتماعی هستند. اگر آن درخت بلوط در حیاط خلوت من باشد چه؟ اگر آنقدر بلوط تولید کند که نتوانم قبل از خراب شدن از آنها استفاده کنم، آیا حق استفاده از درختم را از دست داده‌ام؟ آیا دیگر حق حریم خصوصی یا مالکیت ندارم؟ و اگر آن درخت بلوط تا حدی بالغ شود که شاخه‌هایش بر حیاط همسایه‌ام آویزان شود و باغ او را سایه بیندازد تا گوجه‌فرنگی‌هایش رشد نکنند چه؟ برای پیچیده‌تر کردن موضوع، در مورد بلوطهایی که از درخت بلوط من به حیاط او می‌افتند چه؟ در حالی که تعدادی از مسائل وجود دارد که می‌توانیم در مورد آنها بحث یا حتی بحث کنیم، پیشنهاد می‌کنم که یک نکته واضح این است که حقوق من به قیمت حقوق شخص دیگری مطلق نیست.

سوال چهارم این است که فرصت چیست؟ من جالب می‌دانم که بسیاری از تعاریف عدالت اجتماعی از اصطلاح فرصت استفاده می‌کنند. منظور از اینکه همه باید فرصت برابر داشته باشند چیست؟ علاوه بر این، چگونه موانع برابری را برطرف می‌کنیم؟ به طور کلی، ما آن را به عنوان یک مفهوم پیشگیرانه در نظر می‌گیریم که برای از بین بردن موانعی که کسی را از یک فعالیت یا جهت مشخص باز می‌دارد، در نظر گرفته شده است. اما این به چه معناست؟ ما عموماً این را به این معنی تفسیر می‌کنیم که نباید هیچ مانع دلخواه یا مصنوعی مانند نژاد، جنسیت یا باورهای شخصی وجود داشته باشد، در حالی که فرد در غیر این صورت تمام شرایط را دارد. با این حال، گاهی اوقات مرز باریکی بین یک مانع مصنوعی و یک مانع واقعی وجود دارد و به نظر می‌رسد که امروزه در مورد این تفاوت سردرگمی زیادی وجود دارد.

بسیاری از جنبه‌های زندگی به خودی خود مانع نیستند، اما بر فرصت‌های ما تأثیر می‌گذارند. این امر با اینکه، والدین ما چه کسانی هستند و چگونه ما را بزرگ کرده‌اند، آغاز می‌شود. این شامل خواهر و برادرهای ما، تعداد فرزندانمان، محل زندگی‌مان، مدرسه‌مان، توانایی‌های خدادادی‌مان، نقاط قوت و ضعف‌مان و علایق و عدم علایق ما می‌شود.

همه ما با موقعیت‌هایی روبرو خواهیم شد که به دلیل محدودیت‌های فراوان، فرصتی را که آرزوی ما را داریم، نخواهیم داشت. به عنوان مثال، در متی ۱۲:۱۹، عیسی به انواع خواجه‌ها، افرادی که هرگز فرزندی نخواهند داشت، اشاره می‌کند. عیسی اظهار داشت: «خواجه‌هایی هستند که از رحم مادرشان به این شکل متولد شده‌اند، و خواجه‌هایی هستند که توسط مردان خواجه شده‌اند، و همچنین خواجه‌هایی هستند که «خود را به خاطر پادشاهی خدا خواجه کرده‌اند».

اگرچه منظور او این است که برخی افراد داوطلبانه تصمیم می‌گیرند که برای پادشاهی خدا فرزندی نداشته باشند، اما برخی دیگر نیز به دلیل عقیم بودن فرصت فرزندآوری را ندارند. برخی دیگر به دلیل عقیم شدن فرصت فرزندآوری را نخواهند داشت. چگونه با حوادث برخورد کنیم؟ فراتر از محدودیت‌ها، در طول زندگی، انواع مختلفی از حوادث وجود دارد که فرصت‌ها را از بین می‌برد.

افراد بی‌شماری به دلیل حوادث دچار شکست شده‌اند. همانطور که در کتاب جامعه آمده است، مسابقه برای چابکان نیست، نبرد برای جنگجویان نیست، و نان برای خردمندان نیست، ثروت برای افراد بصیر نیست، و لطف برای افراد توانمند نیست، زیرا زمان و شانس بر همه آنها غلبه می‌کند. جامعه ۹:۱۱. حتی اگر فرصت‌هایی داشته باشیم و از فرصت استفاده کنیم، عامل دیگری که نادیده گرفته می‌شود، مسئله شکست است.

فقط به این دلیل که من می‌توانم از یک فرصت استفاده کنم، موفقیت را تضمین نمی‌کند. در ایالات متحده، یکی از حوزه‌های فرصت برای همه، ایجاد یک کسب و کار جدید است. طبق گزارش انجمن کسب و کارهای کوچک، حدود 30 درصد از کسب و کارهای جدید در سال اول شکست می‌خورند و حدود نیمی از آنها در پنج سال اول شکست می‌خورند.

دلایل متفاوت است. در حالی که در برخی موارد، این نتیجه‌ی حوادث است، اما بیشتر آنها به نظر می‌رسد که در دسته‌ی آمادگی و منابع قرار می‌گیرند. یا مالک جدید آمادگی کافی برای اطمینان از داشتن بازار مناسب برای محصول خود را نداشته است، یا کارآفرین منابع مالی کافی برای مدیریت هزینه‌های راه‌اندازی و تحمل شروع کند یک کسب و کار جدید تا زمانی که بتواند روی پای خود بایستد، ایجاد نکرده است.

می‌توان مشاهده مشابهی را در مورد آموزش عالی، یعنی دانشگاه، انجام داد. در اینجا، نرخ شکست عملاً با نرخ شکست کسب‌وکارها یکسان است. به طور خاص، طبق گزارش وزارت آموزش و پرورش ایالات متحده، تقریباً نیمی از کل دانشجویانی که دانشگاه را شروع می‌کنند، ظرف شش سال فارغ‌التحصیل نمی‌شوند.

دلایل متعددی برای این امر وجود دارد، اما به طور کلی، آنها تحت دسته بندی‌های گسترده آمادگی یا منابع قرار می‌گیرند. از یک طرف، ممکن است یک دانشجو برای کار دانشگاهی آماده نباشد و دلایل زیادی برای این امر وجود دارد. از طرف دیگر، ممکن است او فاقد منابع و در برخی موارد، نیازهای مالی باشد که ممکن است یک مسئله آمادگی باشد.

با این حال، اغلب اوقات فقدان میل یا انگیزه، و صادقانه بگویم، مسئله توانایی است. بسیاری از چیزها می‌توانند منجر به شکست شوند. یکی از مواردی که به اندازه کافی به آن پرداخته نمی‌شود این است که شکست ممکن است نتیجه اشتباهات باشد، اغلب در مسائل اخلاقی.

اگرچه ممکن است مستقیماً بر شغل تأثیر نگذارند، اما بر شخصیت تأثیر می‌گذارند. هنگام آماده کردن این سخنرانی، در مورد کلانتری خواندم که به دلیل پیشنهاد رابطه جنسی به یک فاحشه، شغلش را از دست داد. با وجود اینکه فرهنگ ما دچار کمبودهایی است، مسائل اخلاقی هنوز هم اهمیت دارند.

مردان و زنان جوان کاتلین به دلیل آزمایش مواد مخدر، الکل، رابطه جنسی نامشروع یا طیف گسترده‌ای از سوء رفتارها، برای همیشه از موفقیت منحرف شده‌اند یا حتی جان خود را از دست داده‌اند. نکته اصلی این است که این تعاریف از عدالت اجتماعی و بسیاری از تعاریف مشابه دیگر، چیزی را ارائه می‌دهند که من آن را مفهومی ناقص از عدالت اجتماعی می‌نامم. تعریف اول این است که سهم عادلانه چیست؟ ما سهم عادلانه را تعریف نمی‌کنیم، پس چگونه می‌دانیم که آن را به دست آورده‌ایم؟ به نظر می‌رسد نظریه پردازان از

اولویت مفهوم سهم عادلانه حمایت می‌کنند، اما در مورد اینکه سهم عادلانه شامل چه چیزهایی می‌شود، تفاوت‌های زیادی وجود دارد.

در واقعیت، این تقریباً همیشه همراه با حقوق استفاده می‌شود. یعنی به مزایایی که من از بودن در جامعه به دست می‌آورم می‌پردازد. در این مورد می‌توانیم بحث‌های زیادی داشته باشیم، و این چیزی است که من از زمانی که شروع به بررسی این موضوع کردم، مرتباً با آن دست و پنجه نرم کرده‌ام، نه تنها از نظر تئوری و کاربرد فرهنگی، بلکه در زندگی خودم نیز.

سهم منصفانه من چیست؟ مبنای مقایسه چیست؟ واقعاً تعریف خوبی وجود ندارد و توافقی بر سر اینکه انصاف من باید چقدر باشد، وجود ندارد. و اگرچه به نظر می‌رسد که فشار بیشتری به سمت ایده برابری وجود دارد، اما صادقانه بگویم، به نظر می‌رسد بخش زیادی از آن از حسادت و طمع ناشی می‌شود. کسانی که این کار را نمی‌کنند، از کسانی که این کار را می‌کنند، رنجیده می‌شوند.

و کسانی که واقعاً از این موضوع رنج می‌برند، آن را تلاشی برای گرفتن داشته‌هایشان می‌دانند. علاوه بر این، این تعریف مبهم است. ما را به تعریف خودمان برمی‌گرداند.

ما معمولاً چگونه به کالاهای فیزیکی می‌پردازیم؟ توزیع تا حدودی مبهم است زیرا می‌تواند به صورت غیرفعال یا فعال مورد استفاده قرار گیرد و اغلب نیازها و خواسته‌ها را با هم اشتباه می‌گیرد. تعریف یا استفاده غیرفعال از توزیع می‌تواند پراکندگی تصادفی را نشان دهد. به عنوان مثال، می‌توان به الگوی گلوله‌ها در انفجار کرد. تفنگ ساچمه‌ای اشاره کرد.

در مورد عدالت اجتماعی، این مفهوم نشان‌دهنده پراکندگی مزایا یا معایب است، جایی که آنچه فرد دارد، صرفاً یک امر شانسی است. اساساً، آنها مواردی هستند که فرد هیچ کنترلی بر آنها ندارد. در اینجا می‌توانیم به توانایی‌ها یا ناتوانی‌هایی که به فرد داده می‌شود یا با آنها متولد می‌شود یا موقعیتی که در آن متولد می‌شود، فکر کنیم.

استفاده از توزیع فعال نشان می‌دهد که مزایا یا معایبی که فرد در طول زندگی دریافت می‌کند، ممکن است نتیجه موقعیت تولد او باشد یا نباشد. این می‌تواند نیروی مستقیم نیروهای اجتماعی، چه عمدی و چه تصادفی، باشد. ادبیات عدالت اجتماعی عموماً از این اصطلاح در معنای اخیر استفاده می‌کند و تلاش می‌کند تا نیروهای اجتماعی را برای اصلاح نابرابری‌ها تغییر دهد.

همانطور که نواک توصیف می‌کند، اکثر مردم توزیع را فرآیندی می‌دانند که طی آن یک جامعه یا یک فرهنگ، کالاها و خدمات را توزیع می‌کند، و این بدان معناست که نوعی نیروی فرابشری یا دست مرئی این کار را انجام می‌دهد. یعنی، برخی از سازمان‌های انسانی بسیار قدرتمند، معمولاً دولت، وجود دارند. در حالی که هم مزایا و هم معایب، عوامل مؤثر هستند، بحث مدرن عموماً بر معایب متمرکز شده است و به نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از تلاش‌های عدالت اجتماعی، تلاشی برای مقابله عمدی با پراکندگی قبلی و اصلاح مصنوعی معایب بوده است.

با این حال، اخیراً تلاش آشکاری برای استفاده از نیروی اجتماعی برای ریشه‌کن کردن مزایا صرف نظر از منشأ آنها صورت گرفته است. دلیل دیگر کوتاه بودن این بحث این است که فقط به آنچه باید به دست بیاورم می‌پردازد. به نظر من، آنچه باید بدهم را از قلم می‌اندازد.

راه دیگری هم وجود دارد که عدالت مدرن از آن بی‌نقص‌تر می‌شود. این اساس مسائل مربوط به توزیع است. متیو کلیتون و اندرو ویلیامز در مقدمه کتاب درسی خود در مورد عدالت اجتماعی، تعریف جامع‌تری ارائه می‌دهند که هم مزایا و هم معایب آن را در بر می‌گیرد.

آنها می‌گویند مسائل عدالت اجتماعی به معنای وسیع کلمه زمانی مطرح می‌شوند که تصمیمات بر توزیع مزایا و بار مسئولیت‌ها بین افراد یا گروه‌های مختلف تأثیر می‌گذارند، و من ایتالیک‌ها را اضافه کرده‌ام. به این ترتیب، عدالت اجتماعی واقعی نه تنها شامل ثروت، فرصت‌ها و امتیازات می‌شود، بلکه تولید ثروت، خطرات ناشی از آن و مسئولیت‌ها در یک جامعه را نیز شامل می‌شود. به نظر می‌رسد روش دیگر بیان این موضوع، این است که مفهوم اساسی عدالت اجتماعی از دو سؤال ناشی می‌شود که باید توسط هر فرد پرسیده شود، باید مرتباً پرسیده شود و باید با تأکید پرسیده شود.

اول، آیا من سهم عادلانه‌ام را دریافت می‌کنم؟ این مزیت است. دوم، و مهم‌تر از آن، آیا من بار عادلانه‌ام را بارها را، به دوش می‌کشم؟ اغلب اوقات، سوال دوم کاملاً نادیده گرفته می‌شود، اگرچه از نظر تاریخی یک ویژگی اساسی برای درک عدالت به طور کلی بوده است. در واقع، به نظر می‌رسد که این دو سوال در طول تاریخ تا چند صد سال گذشته به طور همزمان پرسیده شده‌اند، به این معنا که سهم عادلانه یک فرد می‌تواند بر اساس باری که کشیده است متفاوت باشد و برعکس.

به گفته‌ی عیسی، از هر که به او زیاد داده شود، زیاد مطالبه خواهد شد. این در لوقا ۱۲:۴۸ آمده است. در تاریخ بعدی، این با عبارت فرانسوی «نجابت» توصیف شده است.

حتی به نظر می‌رسد کارل مارکس نیز در برهه‌ای از زمان، هنگام توسعه کمونیسم، این دیدگاه را داشته است. عبارت کلاسیک او در کتاب «اثر» و نقد برنامه گوتا، همانطور که او می‌پرسد، این سوال را مطرح می‌کند که توزیع عادلانه چیست و در نهایت به این صورت می‌شود: به هر کس به اندازه توانایی‌اش، به هر کس به اندازه نیازش. پاسخ او سهم عادلانه را به مسئله کار برابر و این سوال که بار منصفانه هر کس چقدر است، پیوند می‌دهد.

علاوه بر این، وقتی از همسر می‌پرسم سهم عادلانه من چقدر است، دیدگاه من نیازها را با خواسته‌ها اشتباه می‌گیرد. ما در این مورد شوخی می‌کنیم، به خصوص، مثلاً وقتی ممکن است از عبارت «من به یک تکه پای نیاز دارم» استفاده کنم. او به من نگاه می‌کند و می‌گوید، «نیاز دارم؟» «آیا مجبور بودم آن را توصیف کنم؟» مارکس در حالی که مفهوم خود را توسعه می‌دهد، ادعا می‌کند که این ایده‌آل تنها زمانی وجود خواهد داشت که آنچه او مرحله بالاتر جامعه کمونیستی می‌نامد، توسعه یابد، زمانی که همه مانند دیگران فقط یک کارگر باشند.

اگرچه منظور او مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد که مدیران کار نمی‌کنند. در این میان، ایده سهم مساوی و مالکیت جمعی به عنوان استاندارد ارائه شده است که جنبه توانایی، یعنی بار منصفانه من، را در معادله نادیده می‌گیرد. بار دیگر، یک دیدگاه ناقص.

در این مورد، دیدگاه به اصطلاح مترقی. فرض این است که اگر مالکیت خصوصی نداشته باشیم، حرص و طمع را که به عنوان منبع ظلم به بسیاری از توده‌ها تلقی می‌شود، از بین می‌بریم. اما این مبتنی بر دیدگاهی بسیار ساده‌لوحانه از طبیعت انسان است.

چه دیدگاه کتاب مقدسی را در نظر بگیریم و چه دیدگاه تکاملی را، این ساده‌لوحانه است. دیدگاه کتاب مقدسی این است که انسان‌ها با طبیعتی خودمحور که در تضاد با خدا و همنوعان ماست، سقوط کرده‌اند.

دیدگاه تکاملی این است که انسان‌ها برای شایسته‌ترین بودن و در نتیجه بقا می‌جنگند و در این فرآیند طبیعتی خودمحور را بروز می‌دهند که در تضاد با هموعان ماست و جایی برای خدا ندارد.

بنابراین، حرص و طمع تنها نمود بارز خودمحوری انسانی ماست. فقط ثروتمندان نیستند که حرص و طمع دارند. همه ما آن را داریم.

و حضور آن از لحظه‌ای که شروع به بیان کلمه «مال من» می‌کنیم، آشکار می‌شود. در حالی که مارکس و پیروانش از مالکیت اشتراکی دفاع می‌کنند، یعنی اینکه هیچ‌کس مالک چیزی نیست. متأسفانه، واقعیت این است که، همانطور که می‌گویند، اگر همه مالک چیزی باشند، هیچ‌کس مالک آن نیست. یعنی هیچ‌کس از آن مراقبت نمی‌کند.

در اصل، مالکیت جمعی و از دست دادن مالکیت خصوصی در واقع منجر به از دست دادن سهم عادلانه می‌شود، زیرا انگیزه کار کردن با تمام توان را از بین می‌برد و در نتیجه، همه متضرر می‌شوند. این درسی است که اجداد پیوریتن ما، اولین مهاجران در آمریکا، به سختی آموختند. وقتی مزرعه پلیموث برای اولین بار در آنجا مستقر شد، تحت تأثیر جنبه‌های مشترک مسیر و شرایط، رو به زوال گذاشت.

همانطور که ویلیام بردفورد، فرماندار، در اثر خود درباره بنیاد پلیموث توصیف می‌کند، آنها فکر می‌کردند، نقل قول، که سلب مالکیت و آوردن جامعه به یک کشور مشترک‌المنافع، آنها را خوشحال و شکوفا می‌کند. گویی از خدا عاقل‌ترند، پایان نقل قول. در عوض، آنها گرسنگی کشیدند. وقتی این ساختار را رها کردند و به هر خانواده قطعه زمین خودشان را دادند، مستعمره، نقل قول، موفقیت خوبی داشت، زیرا همه را بسیار کوشا کرد، پایان نقل قول.

همانطور که دیوید بارتون در کتاب خود، «داستان آمریکایی، آغازها» اشاره می‌کند، این درس‌های سخت برای تأسیس کشورمان مهم بودند. برخلاف مارکس، جان لاک استدلال می‌کند که مالکیت خصوصی به عنوان محصول کار باید محصول کار باشد. لاک نیز مانند مارکس، مشکل طمع را تشخیص می‌دهد اما راه حل متفاوتی پیشنهاد می‌دهد.

او محدودیت‌هایی را پیشنهاد می‌دهد. او استدلال می‌کند که سهم من فقط آن مقداری است که می‌توانم به طور معقول قبل از خراب شدن از آن استفاده کنم. هر چه فراتر از این باشد، بیشتر از سهم من است.

این حرف، باز هم خوب به نظر می‌رسد، اما دو مسئله را مطرح می‌کند. مسئله اول در اینجا، همانطور که به این نکته نگاه می‌کنیم، این است که با مازاد چه کنم؟ وقتی کار کسی بیش از آنچه می‌تواند استفاده کند تولید می‌کند، چه کنم؟ لاک با استفاده از قیاس جمع‌آوری بلوط ادعا می‌کند که اضافی‌ها برای دیگران باقی می‌مانند. همانطور که قبلاً اشاره شد، این فقط برای درختانی که در جنگل یا منابع مشابه رشد می‌کنند صدق می‌کند، بنابراین این قیاس به راحتی به سیستم‌های اقتصادی پیچیده که در آنها کار کالاهای متعددی تولید می‌کند، قابل ترجمه نیست.

علاوه بر این، هنگام جمع‌آوری بلوط، می‌توان وقتی به اندازه کافی برداشت کرد، جمع‌آوری را متوقف کرد. بقیه زیر درخت می‌مانند تا دیگران بتوانند آزادانه آنها را بردارند، یا سنجاب‌ها آنها را جمع‌آوری می‌کنند، یا به یک بلوط جدید تبدیل می‌شوند، یا فقط می‌پوسند. در یک سیستم اقتصادی پیچیده، نمی‌توان به راحتی کار خود را متوقف کرد.

،لاک در مثال خود دو عامل دیگر را نادیده می‌گیرد. اول، او اجازه نمی‌دهد که حفاظت از منابع تأمین‌کننده‌ی بلندمدت... ببینیم کجا هستیم... مازاد، تأمین بلندمدت کالاهای فصلی باشد. عامل دوم این است که کسی که بلوط جمع‌آوری می‌کند، واقعاً آنها را تولید نمی‌کند.

آنها به طور طبیعی روی درخت بلوط رشد می‌کنند و همانطور که شاعر گفته است، فقط خدا می‌تواند درخت بیافریند. با تعمیم این موضوع، بنابراین خدا کسی است که منابع را می‌دهد و همانطور که به مفهوم عدالت اجتماعی در عهد عتیق می‌رسیم، این اولین فرض خواهد بود. اول، خدا تنها خالق است.

هر آنچه که ما داریم توسط او آفریده شده است. دیدگاه کتاب مقدس این است که ما مباشرین یا مدیران آنچه او آفریده است هستیم. وقتی به پیدایش ۱ تا ۳ نگاه می‌کنیم، دو واقعیت مهم را می‌بینیم که زیربنای این بحث هستند.

در پیدایش ۱:۲۸ تا ۳۰، خداوند اعلام کرد که بشر تازه خلق شده، که طبق پیدایش ۲ فقط از دو نفر، یک مرد و یک زن، تشکیل شده بود، قرار بود تکثیر شود و زمین را با مدیران همکار پر کند. به طور جمعی، آنها قرار بود کل کره زمین را مطیع خود کنند. کلمه عبری در اینجا ممکن است به این معنی تفسیر شود که بشر قرار است جهان را تحت مدیریت خود درآورد.

واقعیت دوم این است که پیدایش ۲:۲۸ اشاره می‌کند که این زوج اولیه در باغی که خدا کاشته بود، قرار گرفتند. این باغ می‌توانست یک مکان جغرافیایی بسیار محدود باشد که به نوعی از بقیه جهان خلقت متمایز بود. با توجه به محدودیت‌های دو نفر، دو نفری که پیاده حرکت می‌کردند، به نظر من احتمالاً در مقایسه با جهان بسیار کوچک بوده است.

در اصل، انسان‌ها، آدم و حوا، و فرزندان آنها قرار بود به عنوان خالقان مشترک تبدیل شوند، زیرا ما دنیای بسیار خوبی را که خدا خلق کرده بود به یک باغ جهانی تبدیل می‌کنیم. بنابراین، مدیران دارایی‌های خاص، و سپس برای اسرائیل، پس از سقوط، دستورالعمل‌های خدا برای این ملت در سینا به نوعی این روند را تکرار می‌کرد. ملت اسرائیل قرار بود به سرزمینی که خدا به آنها داده بود، بروند و به پادشاهی کاهنان، واسطه بین سایر ملت‌ها و خدا تبدیل شوند.

و در این فرآیند، آنها باید مباشر یا مدیر زمینی بودند که خدا به آنها داده بود. یکی از تأکیدات در سراسر عهد عتیق این است که بنی‌اسرائیل مالک زمین نبودند. زمینی که در آن کشاورزی می‌کردند و مالک آن بودند، متعلق به خودشان نبود.

همانطور که در بخش اول این مجموعه اشاره کردیم، هر خانواده‌ی گسترده بخشی از زمین را که متعلق به خودشان بود، اداره می‌کرد و تنها به این معنا مالک آن بود. در همین چارچوب است که وقتی تورات را مطالعه می‌کنیم، دستورالعمل‌هایی برای زندگی مشترک افراد می‌بینیم تا هر فرد از زندگی به کمال لذت ببرد. در اصل، ما در مورد عدالت اجتماعی شرکتی و شخصی صحبت می‌کنیم و هدف جلوگیری از بی‌عدالتی اجتماعی است.

یعنی، دستورالعمل‌هایی ارائه می‌دهد که برای جلوگیری از توسعه بی‌عدالتی اجتماعی طراحی شده‌اند، با توجه به اینکه به هر فردی که وارد زمین می‌شود، زمینی داده می‌شود که آماده کشاورزی است. یعنی آنها می‌توانند به آنجا نقل مکان کنند و بلافاصله کشاورزی را شروع کنند. ظاهراً مقدار زمینی که هر خانواده دریافت می‌کند برای حمایت از آنها کافی خواهد بود.

اما همچنین، این مقدار برای خانواده‌ی گسترده مناسب بود تا به راحتی روی آن کار کنند، نه خیلی زیاد و نه خیلی کم. تورات، به ویژه در کتاب لاویان، اصولی را برای زندگی در یک جامعه ارائه می‌دهد که اگر رعایت شوند، اگر حذف نشوند، قطعاً بی‌عدالتی اجتماعی را کاهش می‌دهند. علاوه بر این، متن نمونه‌هایی از نحوه‌ی اجرای این اصول ارائه می‌دهد.

اما تورات جنبه‌های اصلاحی قابل توجهی را نیز ارائه داد که برای اصلاح بی‌عدالتی‌هایی که به طور خاص به سیستم اجتماعی و اقتصادی آن زمان گره خورده بودند، طراحی شده بودند. مهم است که تشخیص دهیم نحوه ارائه اصل تورات بر این سوال تأکید دارد که آیا من از بار منصفانه‌ام پیروی می‌کنم؟ این موضوع به چندین روش نشان داده شده است.

اول از همه، عهد عتیق کاملاً واضح است که افراد در ملت اسرائیل، در واقع می‌توانیم بگوییم همه بشریت برابر نبودند. چه از نظر جایگاه اقتصادی-اجتماعی یا جایگاه خانوادگی که در آن متولد شده بودند و چه از نظر توانایی‌های طبیعی. به تعبیر رالز، اینها جنبه‌هایی از بخت‌آزمایی اجتماعی، جایگاه خانوادگی من، یا بخت‌آزمایی طبیعی، توانایی‌های طبیعی من هستند.

اما عهد عتیق به جای اینکه این تفاوت‌ها را تصادفی، یا مفهوم بخت‌آزمایی، بداند، آنها را به خدایی حاکم و قادر مطلق مرتبط می‌کند و به مواردی مانند مزمو ۱۳۹ و اشعیا ۴۴ اشاره می‌کند. به این ترتیب، به جای ارائه دستورالعمل‌هایی که برای جبران تفاوت‌ها در موقعیت یا توانایی طراحی شده‌اند، به نظر می‌رسد معیار عهد عتیق این است که در جایی که انتظارات متفاوتی وجود دارد، باری که آنها بر افراد تحمیل می‌کنند، بر اساس این عوامل مختلف است. در اصل، انتظار این بود که فرد توانایی یا موقعیت خاصی برای خیر جامعه داشته باشد.

مقام کاهنی می‌تواند مثال خوبی باشد. در قوم اسرائیل، هر کسی نمی‌توانست کاهن باشد. بلکه این مقام محدود به قبیله لاوی بود، که امری مربوط به جایگاه خانوادگی بود و مسئولیت مراقبت از خیمه و تمام تجهیزات آن به آنها سپرده شده بود.

اعداد ۱ و همچنین اعداد ۸ این موضوع را روشن می‌کنند. اما حتی همه لاویان نمی‌توانستند کاهن باشند، افرادی که مسئولیت‌های خاصی برای قربانی‌ها داشتند. اگرچه کاملاً واضح نیست، اما به نظر می‌رسد خروج و لاویان ۸ نشان می‌دهند که کاهنی واقعی محدود به فرزندان ذکور هارون بوده است. متأسفانه، قورح ۲۸ یک لاوی از خاندان قهات، که مسئول نگهداری از خیمه، یک مقام بسیار مهم، بود، از نقش خود راضی نبود و خواستار عضویت در کاهنی شد.

به دلیل شورش او، او و کسانی که از او حمایت می‌کردند، هنگامی که زمین آنها را زنده زنده بلعید، مردند. همچنین باید توجه داشت که کاهنان استانداردهای بالاتری از سبک زندگی و مسئولیت‌های سنگین‌تری داشتند. به عنوان مثال، کاهنان نمی‌توانستند با زنان مطلقه یا بیوه ازدواج کنند.

علاوه بر این، از کاهنان انتظار می‌رفت که در روز سبت کار کنند و آن را به عنوان روز استراحت خود در نظر نگیرند. با توجه به این پیشینه، سخنان عیسی، هر کس به فراخور توانایی‌اش، که در مورد تمثیل قنطارها بیان می‌کند، برای مخاطبان یهودی عجیب به نظر نمی‌رسید. از نظر کتاب مقدس، ارزیابی صحیح توانایی، مبتنی بر نظر خدا به نظر می‌رسد.

یعنی هر توانایی که دارم توسط خدا به من داده شده است، و انتظار او این بود که من از آنها در فرهنگی که در آن قرار گرفته‌ام برای جلال بخشیدن به او استفاده کنم. این چیزی است که امروزه بسیار نامحبوب DNA است، جایی که فرض بر این است که اگر بخواهم، می‌توانم حتی ویژگی‌های فیزیکی اساسی را که توسط

من در زمان لقاح تعیین شده‌اند، نادیده بگیریم. مشاهده دوم این است که در عهد عتیق، موفقیت و شکست هم به معنای جمعی و هم به معنای فردی در نظر گرفته می‌شدند.

موفقیت‌های فردی و جمعی هر دو به دو مورد بستگی داشتند. اول، حفظ رابطه‌ی صحیح و مبتنی بر اعتماد با خدا و استفاده‌ی صحیح از آنچه خدا به فرد داده است. اول سموئیل دو پادشاه اول اسرائیل، شائول و داوود، را در این زمینه به صورت جداگانه مقایسه می‌کند.

شائول به عنوان مردی دیده می‌شود که واقعاً نمی‌دانست خدا کیست و در نتیجه، از توانایی‌ای که خدا به او داده بود استفاده نکرد. یکی از شکست‌های اولیه او رویارویی با جالوت بود. به عنوان پادشاه، از او انتظار می‌رفت که نماینده ملت در این نوع درگیری باشد.

در عوض، او وقت تلف کرد و سپس اجازه داد جوان، داوود، جای او را بگیرد. در نهایت، شائول شکست خورد و در میدان جنگ خودکشی کرد. در مقابل، داوود به عنوان مردی مطابق قلب خدا دیده می‌شود و با وجود اشتباهات فاحش، به عنوان بزرگترین پادشاهی که اسرائیل تا به حال داشته است، شناخته می‌شود.

از نظر جمعی، به نظر می‌رسد دیدگاه عهد عتیق این است که اگر همه افراد ملت واقعاً به خدا توکل کنند، ایمان جمعی داشته باشند و کار و وظایف جمعی خود را انجام دهند، خداوند ملت را به صورت جمعی برکت می‌دهد و هر فرد در آن برکت جمعی سهیم خواهد بود. من این را در تضاد با ایده دورکین می‌دانم که شانس عنصر کلیدی تعیین‌کننده نتایج است. همانطور که به این مسائل نگاه می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که عهد عتیق همچنین منعکس‌کننده جهانی سقوط کرده است، جایی که انسان‌های گناهکار و ناقص با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند که به راحتی با دیدگاه ساده‌انگارانه گناه قابل توضیح نیستند.

یعنی، هر شکستی به عنوان نتیجه مستقیم اشتباه از جانب فرد تلقی نمی‌شود. قبلاً اشاره کردیم که کتاب ایوب به این موضوع به طور بسیار قدرتمندی اشاره می‌کند، زیرا ایوب، که به اذعان همه، مردی درستکار بود، با فقدان غیرقابل تصور روبرو شد. امروزه، ما شاهد مسائل مشابهی هستیم.

ساختمان‌ها فرو می‌ریزند، طوفان‌ها ویرانی به بار می‌آورند، ابزارها می‌شکنند، حیوانات می‌میرند، مردم بیمار یا زخمی می‌شوند، و به نظر می‌رسد همه این‌ها در نامناسب‌ترین زمان‌ها اتفاق می‌افتند. نتیجه نهایی این است که مردم مطابق با توانایی‌ها و تلاش‌هایشان پیشرفت نمی‌کنند، بلکه همانطور که در کتاب جامعه آمده است، زمان و شانس بر همه آنها غلبه می‌کند. به همین دلیل، مفهوم عدالت اجتماعی در عهد عتیق، اگرچه با این فرض آغاز می‌شود که هر فرد باید بار عادلانه خود را به دوش بکشد و به همین دلیل بر عدالت تجویزی تأکید دارد، اما اذعان می‌کند که اتفاقاتی می‌افتد و هر فرد آنچه را که ممکن است از زحمات خود انتظار داشته باشد، به دست نمی‌آورد.

زندگی منصفانه نیست، توصیف خوبی از این مشکل است. بنابراین، تورات چیزی را ارائه می‌دهد که می‌توانیم، آن را یک شبکه ایمنی بنامیم، که برای جلب افرادی که در زندگی با تراژدی‌های غیرمنتظره‌ای روبرو می‌شوند طراحی شده است تا به آنها اجازه دهد دوباره روی پای خود بایستند. به دلیل ساختار جامعه، ما این افراد را افراد منزوی اجتماعی می‌نامیم.

تعدادی از این شبکه‌های ایمنی و خطوط ایمنی در بندهای خاص تورات گنجانده شده‌اند، اما ما آنها را در بخش چهارم بررسی خواهیم کرد.

این سخنرانی دکتر مایکل هاربین در مورد عدالت اجتماعی برای افراد منزوی اجتماعی در اسرائیل باستان است.

این بخش سوم است: عدالت اجتماعی چیست؟